

مباحث الفاظ اصول فقه در میان دانشهای زبانی (۱)

جغرافیای دانشهای زبانی

مصطفی ملکیان

در این جُستار، غرض این بوده است که جایگاه مباحث لفظی علم اصول فقه مسلمین در میان دانشهای زبانی امروزی نشان داده شود. از آنجا که نویسنده، علی‌رغم کوشش بسیار، نتوانسته است جستار خود را در نوشته‌ای که حجمش درخورِ طبع و نشر در یک شماره مجله باشد بگنجاند، لاجرم، آن را در دو بخش عرضه می‌کند. ”جغرافیای دانشهای زبانی“، که بخش اول است، در این شماره‌ی مجله چشم به آفتاب می‌گشاید و بخش دوم با عنوان ”تبارشناسی مباحث لفظی علم اصول“ تا شماره‌ی بعد در محاق می‌نماید.

برای تعیین جایگاه مباحث لفظی (یا: مباحث دلیل لفظی) علم اصول فقه مسلمین در میان دانشهای زبانی امروزی، لازمست که دانشهای زبانی امروزی را، لااقل به اجمال و تقریب، بشناسیم؛ و برای شناخت دانشهای زبانی امروزی، باید شناخت دقیق-هرچند مختصر-ی از خود زبان داشته باشیم.

۱. زبان را به صورتهای بسیار متعددی تعریف کرده‌اند. برای مقصود ما، کافیتست که فقط به چند نمونه از معروفترین تعاریف زبان نظری بیفکنیم.

الف) ادوارد ساپیر (Edward Sapir)، انسانشناس و زبانشناس پرآوازه‌ی امریکایی (۱۹۳۹-۱۸۸۴)، زبان را بدین صورت تعریف میکند: "زبان شیوه‌ای کاملاً انسانی و غیر غریزی برای انتقال افکار، هیجانات، و خواسته‌ها به مدد نمادهایی است که مختارانه تولید شده‌اند." (ب) بلاک (B. Bloch) و تریگر (G.L. Trager) از زبان این تعریف را عرضه میکنند: "زبان منظومه‌ای از نمادهای صوتی دلخواهی است که به مدد آن یک گروه اجتماعی تشریک مساعی میکند."

ج) تعریف هال (R. A. Hall)، زبانشناس امریکایی، از زبان چنینست: "نهادی که در آن انسانها، به مدد نمادهای دلخواهی گفتاری-شنیداری‌ای که از سر عادت به کار می‌روند، با یکدیگر ارتباط برقرار میکنند و کنش و واکنش دارند."

د) رابینز (R. H. Robins)، زبانشناس بریتانیایی، معتقدست که زبانها عبارتند از: "منظومه‌هایی از نمادها... که تقریباً بکلی بر قرارداد محض یا دلخواهی مبتنیند."

ه) نوام چامسکی (Noam Chamsky)، زبانشناس و فیلسوف زبان مشهور امریکایی (۱۹۲۸-)، زبان را عبارت میداند از "مجموعه‌ای (متناهی یا نامتناهی) از جملات که هر یک از آنها درازای متناهی‌ای دارد و از مجموعه‌ی متناهی‌ای از اجزاء ساخته شده است."^۱

چنانکه پیداست، در چهار تعریف از این پنج تعریف (به استثنای تعریف چامسکی)، زبانها منظومه‌هایی از نمادها تلقی شده‌اند که به غرض ارتباط انسانها با یکدیگر و انتقال ما فی الضمیر خود به یکدیگر برنامه‌ریزی و ساخته شده‌اند؛ و این تلقی از زبان در اکثریت قریب به اتفاق تعاریفی که از زبان عرضه شده‌اند به چشم می‌خورد.

اکنون، اگر نشانه‌شناسی (semiotics) را رشته یا شاخه‌ی مطالعاتی‌ای بدانیم که به پژوهش درباره‌ی رفتار نمادین یا ارتباطی اختصاص دارد، می‌بینیم که هرگونه مطالعه‌ای در باب زبان زیرمجموعه‌ای از مطالعات نشانه‌شناختی خواهد بود. همین نکته مدخل ما است به قلمرو دانشهای زبانی امروزی.

۲. نشانه‌شناسی (semiotics یا semiotic یا semiology، به زبان انگلیسی) علم مطالعه‌ی نشانه‌ها (signs) یا دالها است.

چارلز سندرز پرس (Charles Sanders Peirce)، فیلسوف پراگماتیست امریکایی (۱۹۱۴-۱۸۳۹)، نخستین کسی است که اصطلاح semiotic را برای اشاره بر آموزه‌ای راجع به نشانه‌ها،

که خود ابداع کرده بود، وضع کرد. وی، به سال ۱۸۹۷، نوشت: «منطق، به معنای عام آن، چنانکه، به گمان خودم، نشان داده‌ام، فقط نام دیگری است برای *semiotic*، یعنی آموزه‌ی ظاهراً ضروری، یا صوری، راجع به نشانه‌ها. از اینکه این آموزه را «ظاهراً ضروری»، یا صوری، میخوانم مرادم اینست که ما ویژگیهای نشانه‌هایی را که می‌شناسیم مشاهده می‌کنیم، و از رهگذر چنین مشاهده‌ای، و در طی فرایندی که به «انتزاع» نامیدن آن اعتراضی ندارم، به گزاره‌هایی راه می‌بریم که به نحو بارزی خط‌پذیرند و، بنابراین، به یک اعتبار، به هیچ‌رو، ضروری نیستند. این گزاره‌ها راجع به این‌اند که ویژگیهای همه‌ی نشانه‌هایی که ذهن «علمی»، یعنی ذهنی که میتواند از تجربه درس بیاموزد، به کار می‌گیرد، چه باید باشند.^۲»

فردینان دو سوسور (Ferdinand de Saussure)، زبانشناس پرآوازه‌ی سویسی (۱۹۱۳-۱۸۵۷)، نیز، به سال ۱۹۰۶، در دوره‌ی زبانشناسی عمومی، که در دانشگاه ژنو تدریس میکرد، چنین گفت: «زبان نظامی نشانه‌ای است که بیانگر اندیشه‌هاست و از این‌رو با خط، الفبای کر و لال‌ها، آیین‌های نمادین، آداب معاشرت، علائم نظامی و غیره قابل مقایسه است. زبان فقط مهم‌ترین این نظام‌هاست. پس می‌توان علمی را طراحی کرد که به بررسی زندگی نشانه‌ها در دل زندگی اجتماعی بپردازد؛ این علم بخشی از روان‌شناسی اجتماعی و در نتیجه بخشی از روان‌شناسی عمومی خواهد بود و ما آن را نشانه‌شناسی [= *sémiologie*] می‌نامیم (از *semion* یونانی به معنای «نشانه»). نشانه‌شناسی به ما می‌آموزد که نشانه‌ها از چه تشکیل شده‌اند و چه قوانینی بر آن‌ها حاکم‌اند.^۳» و، بدین ترتیب، برای نخستین بار، اصطلاح *semîologie* فرانسوی (معادل *semiology* انگلیسی) را برای اشاره به علمی که «به بررسی زندگی نشانه‌ها در دل زندگی اجتماعی بپردازد» و، به گمان خود او، «هنوز به وجود نیامده است»^۴ وضع کرد.

چنانکه پیداست، پرس بر کارکرد منطقی نشانه‌ها تأکید داشت و سوسور بر کارکرد اجتماعی آنها. به هر تقدیر، امروزه، علم (مطالعه‌ی) نشانه‌ها را در کشورهای بریتانیا و آمریکا، به تبع پرس، بیشتر *semiotic* یا *semiotics* مینامند، و در کشورهای براروپا، به تبع سوسور، بیشتر *semiology* (یا معادل‌های آن در کشورهای غیر فرانسوی زبان براروپا) میخوانند.^۵

اختلاف نظر بسیار مهم میان سوسور و پرس اینست که سوسور نسبت نشانه بودن را دوجانبه میداند و نسبت میان یک مفهوم و یک صوت میانگارد،^۶ و حال آنکه پرس نسبت مذکور را سه‌جانبه میداند و امکان دوجانبه شدن آن را منتفی میانگارد و، از این‌رو، نشانه را بدین

صورت تعریف میکند: ”یک نشانه [=sign]، یا *representamen* [=باز نمودن]، چیزیست که، برای کسی، از یک لحاظ یا شأن، نماینده‌ی چیزی [دیگر] است. [توضیح اینکه] نشانه کسی را مخاطب قرار میدهد، یعنی در ذهن آن شخص یک نشانه‌ی هم‌ارز، یا شاید یک نشانه‌ی بالیده‌تر، پدید می‌آورد. آن نشانه‌ای را که پدید می‌آورد من *interpretant* [=تعبیر] نشانه‌ی نخست مینامم. نشانه [ی نخست] نماینده‌ی چیزی است، و آن چیز متعلق آن نشانه است. نشانه نماینده‌ی آن متعلق هست، اما نه از همه‌ی لحاظها، بلکه فقط از لحاظ یک نوع تصویر ذهنی [=idea] که من گاهی آن را خاستگاه [=ground] بازنمون نامیده‌ام. “^۷ به زبانی ساده‌تر، ”یک نشانه نماینده‌ی چیزی است، و این چیز object [=متعلق] آن نشانه است (‘object’، در این سیاق، به معنای ‘چیز’ نیست - چون منحصر در موجودات جسمانی نیست). نشانه‌ها میتوانند برای کسی، که همان تعبیرگر [=interpreter] است، نماینده‌ی چیزی باشند. اما یک نشانه فقط بدین سبب برای تعبیرگر کارکرد نشانه‌ای دارد که تعبیرگر میفهمد که چنین کارکردی را دارد، و این فهم *interpretant* [=تعبیر] نامیده میشود.... [مثلاً] پوسته‌ی لُخت درخت، که کل چیزی است که تعبیرگر میتواند ببیند، به او علم دیگری میدهد، یعنی علم به اینکه گوزنهایی در اینجا بوده‌اند، و این بدین علت است که تعبیرگر لختی پوسته‌ی درخت را نشانه‌ی این حضور قبلی گوزنها تلقی میکند. بدین نحو، این نشانه تعبیرگر را در تماس معرفتی با گوزنها قرار میدهد. “^۸

پرس، پدر علم نشانه‌شناسی، در ۱۹۰۳، نشانه‌ها (signs) را تقسیم‌بندی کرد: ”نشانه‌ها را میتوان با سه تقسیم ثلاثی تقسیم‌بندی کرد: تقسیم اول بر حسب اینکه نشانه، فی نفسه، یک کیفیت صرف است، یا یک موجود بالفعل، و یا یک قانون عام؛ تقسیم دوم بر حسب اینکه نسبت نشانه به متعلق آن عبارت از این است که نشانه، فی نفسه، ویژگی دارد، یا عبارت است از یک نسبت وجودی با آن متعلق، و یا عبارت است از ربط نشانه با یک تعبیر؛ و تقسیم سوم بر حسب اینکه تعبیر آن نشانه آن را به عنوان نشانه‌ی امکان باز مینماید، یا به عنوان نشانه‌ی امر واقع، و یا به عنوان نشانه‌ی دلیل. “^۹

برای مقصود ما، در این نوشته، فقط به شرح و بسط تقسیم دوم نیاز هست. به نظر پرس، از لحاظ تقسیم دوم، ”نشانه یا تصویر [=icon] است، یا نمایی [=index]، و یا نماد [=symbol]. تصویر نشانه‌ای است که، حتّاً اگر متعلق آن وجود نداشت، باز، ویژگی را که دلاتنگر [=significant]ش میسازد میداشت؛ مانند خطی که با مداد رسم میشود و یک خط هندسی را

نشان می‌دهد. نمایه‌نشانه‌ای است که اگر متعلّقش از میان میرفت، بیدرنگ ویژگی را که نشانه‌اش می‌سازد از دست می‌داد، اما اگر تعبیرگری نمی‌بود آن ویژگی را از دست نمی‌داد. برای نمونه، یک قالب که جای گلوله‌ای در آن هست و نشانه‌ی یک گلوله است از این قبیل محسوب می‌شود؛ زیرا بدون گلوله سوراخی وجود نمی‌یافت، اما خواه کسی این فهم و درایت را داشته باشد که آن سوراخ را به گلوله نسبت دهد و خواه نداشته باشد، به هر حال، سوراخی وجود دارد. نماد نشانه‌ای است که اگر تعبیرگری نمی‌بود ویژگی‌ای را که نشانه‌اش می‌سازد از دست می‌داد. از این قبیل است هرگونه پاره گفتار [=utterance of speech] که دلالتش بر مدلول خود فقط به یمن این است که کسی هست که بفهمد که آن پاره گفتار آن دلالت را دارد.^{۱۰}

باز، برای مقصود ما، فقط به شرح و بسط بیشترِ قسم سوم این تقسیم دوم، یعنی نمادها، حاجت هست. پرس نماد را به صورتی دیگر نیز تعریف می‌کند: ”نماد نشانه‌ای است که به یمن یک قانون، که معمولاً نوعی تداعی معانی عام است، از متعلّقی که مدلول آن است حکایت می‌کند.“^{۱۱} این تعریف را میتوان بدین نحو توضیح داد که: ”یک نماد فقط بدین جهت با متعلّق خود ارتباط دلالته‌گرا دارد که قراردادی هست بدین مضمون که آن نماد به آن شیوه‌ی خاص تعبیر شود. یک پرچم در کنار دریا ممکنست دلالت کند بر اینکه شنا خطری ندارد؛ اما نه میان آن پرچم و وضع جزر و مدّ و امواج شباهتی هست، و نه جزر و مدّ و امواج علیّتی بیواسطه نسبت به پرچم دارند. یگانه چیزی که به پرچم این صلاحیت را می‌دهد که دلالت داشته باشد بر اینکه شنا خطری ندارد اینست که عموماً از پرچمها بدین شیوه استفاده میشود.“^{۱۲}

اما آنچه برای مقصود ما بیشترین اهمیت را دارد اینست که پرس، پس از عرضه‌ی یکی از چندین تعریف خود از ”نماد“، بیدرنگ می‌افزاید که: ”همه‌ی واژه‌ها، جمله‌ها، کتابها، و سایر نشانه‌های قراردادی [=وَضْعی] نمادند.“^{۱۳} قبلاً، دیدیم که سوسور نیز زبان را مهم‌ترین نظام نشانه‌ای میدانند. ناگفته پیداست که، اگر زبان، به تعبیر پرس، نماد و، در نتیجه، از اقسام نشانه‌ها و، به تعبیر سوسور، یکی از نظامهای نشانه‌ای باشد، زبانشناسی یکی از بخشهای نشانه‌شناسی خواهد بود. به تصریح خود سوسور، ”زبان‌شناسی فقط بخشی از این دانش عمومی [یعنی نشانه‌شناسی] است و قواعدی را که نشانه‌شناسی کشف می‌کند می‌توان در مورد زبان‌شناسی نیز به کار بست.“^{۱۴} پس، میتوان گفت که: ”نشانه‌شناسی مطالعه‌ی نشانه‌ها است، و زبان‌شناسی را میتوان آن زیررشته‌ای از نشانه‌شناسی دانست که اختصاصاً با ماهیت نشانه‌ی زبانی

سر و کار دارد. از رشته‌ی نشانه‌شناسی، آنچه به زبان‌شناسی ربط دارد عبارتست از آن دسته از نتایجی که نشانه‌شناسی درباره‌ی عموم نشانه‌ها استنتاج میکند و بر نشانه‌های زبانی قابل اطلاق اند. ۱۵.

اینک وقت آن است که به زبان‌شناسی، به عنوان یکی از شاخه‌های نشانه‌شناسی پردازیم. ۲. ۱. «زبان‌شناسی» (“linguistics”) را به «مطالعه‌ی جدی زبان و زبانها»، ۱۶ «علم زبان، ۱۷ و «مطالعه‌ی علمی زبان» ۱۸ تعریف کرده‌اند. اما برای فهم بهتر ماهیت، موضوع، روش، هدف، گستره، و شاخه‌های این دانش، چاره‌ای نیست جز اینکه به آراء سوسور، بنیانگذار زبان‌شناسی نوین، رجوع کنیم.

دوره‌های زبان‌شناسی عمومی سوسور، که *فقه اللغه* (philology) سده‌ی نوزدهم را، که صبغه‌ی تاریخی و مقایسه‌ای داشت، به رشته‌ی علمی زبان‌شناسی معاصر تبدیل کرد، بر پنج اصل اساسی مبتنی بود؛ و این پنج اصل حاکی از مهم‌ترین آراء سوسور درباره‌ی زبان‌شناسی اند:

[۱] زبان‌شناسی مطالعه‌ی علمی زبان، برای خاطر خود زبان، است

تأکید بر علم چیز جدیدی نبود، اگرچه تفسیری که از علم میشد بر حسب زمان و اوضاع و احوال فرق میکرد. آنچه برای سوسور مهم بود تمرکز بر زبان، برای خاطر خود زبان، بود (فقه اللغه هیچگاه پیوند خود را با مطالعه‌ی متون، واقعاً، نگسسته بود).

[۲] زبان‌شناسی توصیه‌ای نیست

به نظر سوسور، این اصل از مقدمات واضح تعریف علم زبان بود....

[۳] زبان گفتاری [*spoken language*] موضوع اصلی مطالعه [ی زبان‌شناسی] است....

[۴] زبان‌شناسی یک رشته‌ی علمی مستقل است

زبان‌شناسی، به عنوان یک علم جدید، چاره‌ای نداشت جز اینکه به دعاوی سایر رشته‌های نیرومندتر، مانند روان‌شناسی، فلسفه، و انسان‌شناسی، پاسخ گوید. اصل اول (مطالعه‌ی زبان برای خاطر خود زبان) - و نیز اصل آخر، یعنی اصل همزمانی - در این سیاق اهمیت بسیار داشت.

[۵] مطالعات همزمانه [= *synchronic*] زبان، در یک برهه‌ی زمانی خاص، بر مطالعات در

زمانانه [= *diachronic*] (تاریخی) تقدم دارند

به نظر سوسور، این همان اصلی بود که زبان‌شناسی را دستخوش انقلاب میکرد - این

اصل قطعی و بی قید و شرط است و قابل مصالحه نیست؛ ... به تعبیری، مانعی بود که
 فقه اللّغة نمیتوانست پشت سر بگذارد...^{۱۹}

همچنین، در همان دوره ی زبانشناسی عمومی، سوسور، درباره ی اهداف زبانشناسی میگوید:
 ”اهداف زبان عبارتند از:

(a) توصیف همه ی زبانهای شناخته شده و ثبت و ضبط تاریخ آنها، این کار مستلزم
 دنبال گیری تاریخ خانواده های زبانی و، حتّی المقدور، بازسازی زبانهای مادر هر
 خانواده است؛

(b) تعیین نیروهایی که به نحوی همیشگی و همه گیر در همه ی زبانها دست اندرکاراند،
 و تنسیق قوانین عامّی که همه ی پدیده های زبانی خاصّی را که از لحاظ تاریخی تأیید
 شده اند توجیه میکنند؛

(c) تحدید و تعریف خود زبانشناسی.^{۲۰}

زبانشناسی، با این اوصاف، هم تقسیماتی دارد و هم زیررشته هایی؛ و اکنون، بترتیب، به
 آنها اشاره میکنیم.

۲.۱.۱.۱. لااقلّ، چهار تقسیمبندی برای زبانشناسی انجام گرفته اند:

۲.۱.۱.۱.۱. زبانشناسی، از لحاظ موضوع مطالعه ی خود، به دو قسم تقسیم میشود:
 زبانشناسی عمومی (general) و زبانشناسی توصیفی (descriptive). زبانشناسی عمومی به
 مطالعه ی زبان، به نحو عامّ، میپردازد و زبانشناسی توصیفی به توصیف زبانهای خاصّ. این دو،
 به هیچ روی، بی ارتباط با یکدیگر نیستند؛ بلکه هر یک از آنها، تصریحاً یا تلویحاً، به دیگری
 بستگی دارد: زبانشناسی عمومی مفاهیم و مقولاتی را فراهم میآورد که زبانهای خاصّ را باید بر
 حسب آنها تحلیل کرد، و زبانشناسی توصیفی نیز، به نوبه ی خود، داده هایی فراهم میآورد که
 قضایا و نظریاتی را که در زبانشناسی عمومی پیشنهاد میشوند تأیید یا ردّ میکنند.

۲.۱.۱.۱.۲. زبانشناسی، اعمّ از زبانشناسی عمومی و زبانشناسی توصیفی، از لحاظ
 رویکردی که به موضوع مطالعه ی خود دارد، به دو قسم تقسیم میشود: زبانشناسی تاریخی
 (historical) یا در زمانی (diachronic) و زبانشناسی غیر تاریخی (non-historical) یا همزمانی
 (synchronic). زبانشناسی تاریخی یا در زمانی به پژوهش در جزئیات تحولات تاریخی زبانهای
 خاصّ یا تنسیق فرضیّات عامّ درباره ی دگرگونی زبان میپردازد. زبانشناسی غیر تاریخی یا

همزمانی شرحی از هر یک از زبانها در یک برهه‌ی خاص زمانی یا گزارشی از زبان، به نحو عام، در یک برهه‌ی خاص زمانی عرضه میکند.

۲.۱.۱.۳. زبانشناسی، از لحاظ غرض، به دو قسم تقسیم میشود: زبانشناسی نظری (theoretical) و زبانشناسی کاربرده یا کاربردی یا عملی (applied). زبانشناسی نظری زبان یا زبانها را به این منظور مطالعه میکند که درباره‌ی ساختار و کارکردهای آنها نظریه‌پردازی کند و به کاربردهای عملی‌ای که پژوهش در زبان یا زبانها میتواند داشته باشد کاری ندارد، و حال آنکه زبانشناسی کاربرده به کاربرد مفاهیم و یافته‌های زبانشناسی در امور عملی گوناگون، از جمله تدریس زبان، علاقه دارد.

۲.۱.۱.۴. زبانشناسی، از لحاظ قلمرو موضوع خود، به زبانشناسی خرد (microlinguistics) و زبانشناسی کلان (macrolinguistics) تقسیم میشود. زبانشناسی خرد فقط با ساختار منظومه‌های زبانی (language-systems) سر و کار دارد، و کاری به این ندارد که چگونه زبانها فراگرفته میشوند، در مغز اندوخته میشوند یا در کارکردهای گونه‌گوشان به کار گرفته میشوند، کاری به وابستگی متقابل زبان و فرهنگ ندارد، کاری به سازوکارهای تک‌رشدناختی (physiological) و روانشناختی دخیل در رفتار زبانی (language-behaviour) ندارد، و خلاصه کاری به چیزی غیر از منظومه‌ی زبانی، فی‌نفسه و لنفسه، ندارد. اما زبانشناسی کلان به هر چیزی که، به نحوی از انحاء، به زبان یا زبانها مربوط میشود کار دارد.

البته، بیشتر زبانشناسان، امروزه، معتقدند که از این میان، زبانشناسی عمومی غیر تاریخی نظری خرد هسته‌ی مرکزی زبانشناسی و موجب وحدت و تلائم این رشته‌ی علمی است. ۲۱

۲.۱.۲. زیررشته‌های زبانشناسی را میتوان در سه گروه عمده جای داد:

۲.۱.۲.۱. گروه اول شامل زیررشته‌هایی است که به منابع زبان (language resources) مربوط میشوند، و مراد از "منابع زبان" اجزاء سازنده‌ای است که یک زبان را، به عنوان ابزاری که آدمیان از آن برای بیان مافی الضمیر خود و ارتباط با یکدیگر استفاده میکنند، به وجود می‌آورند، و این اجزاء سازنده عبارتند از: اصوات گفتاری (speech sounds)، واجها (phonemes)، تکواژها (morphemes)، واژه‌ها (words)، جمله‌ها (sentences)، و معانی (meanings). هر یک از زیررشته‌های گروه اول به یکی از این اجزاء سازنده می‌پردازد یا، به تعبیری دیگر، هر یک از این اجزاء سازنده واحد تحلیل (unit of analysis) یکی از آن زیررشته‌ها است.

چون، در واقع، موضوع بحث هر یک از زیررشته‌های گروه اول یکی از اجزاء سازنده‌ی پیشگفته است، بجاست که، پیش از شمارش این زیررشته‌ها، نخست، به اختصار هرچه تمامتر، هر یک از آن اجزاء سازنده را توضیح دهیم.

”صوت گفتاری“ به معنای صوتی است که به مدد اندامهای گفتاری انسان، یعنی ششها، نایژه‌ها، و نای (که، در اصل، اندامهای تنفس‌اند)، اندامهای موجود در حنجره، و حلق، دهان، و بینی، تولید میشوند، اما از این حیث که این اصوات در زبان نقشی دارد.

برای توضیح ”واج“ و ”تکواژ“، باید به واقعیتی توجه داد که، نخستین بار، آندره مارتینه (André Martinet)، زبانشناس فرانسوی (۱۹۰۸-۱۹۹۹)، به آن تفتن یافت و از آن به ”تجزیه‌ی دوگانه“ زبان تعبیر کرد و آن را فصل ممیز قطعی زبان از سایر دستگاههای نشانه‌ای دانست. ۲۲ به نظر وی، خاصه‌ی اصلی زبان اینست که کلام پذیرای دو تجزیه است: یکی تجزیه‌ی خود کلام به اجزائی که هم دارای صورت صوتی و هم دارای محتوای معنایی اند؛ و دیگری تجزیه‌ی هر یک از آن اجزاء به اجزاء کوچکتری که فقط دارای صورت صوتی اند و محتوای معنایی ندارند. مثلاً جمله‌ی ”این نیز بگذرد“، نخست به پنج جزء ”این“، ”نیز“، ”ب“، ”گذر“ و ”د“ تجزیه میشود که هر یک از آنها هم صورت صوتی دارد و هم محتوای معنایی؛ و، سپس، فی‌المثل، ”این“ نیز، به نوبه‌ی خود، به سه جزء ”ا“، ”ی“، و ”ن“ تجزیه میشود که هر یک از آنها فقط صورت صوتی دارد و محتوای معنایی ندارد. اجزائی از کلام که هم واجد صورت صوتی و هم واجد محتوای معنایی اند ”تکواژ“ نامیده میشوند و آنها که فقط واجد صورت صوتی اند ”واج“. در مثال ما، ”این نیز بگذرد“ مرکب از پنج تکواژ و ”این“، که خود یک تکواژ است، مرکب از سه واج است. تکواژ را، که یکی از اجزاء تجزیه‌ی اول است، نباید با واژه مشتبه کرد، زیرا تکواژ کوچکترین واحد معنادار زبان است، و حال آنکه یک واژه ممکنست از یک تکواژ درست شده باشد (مانند هر یک از دو واژه‌ی ”این“ و ”نیز“) و ممکنست از دو یا سه یا چند تکواژ درست شده باشد (مانند واژه‌ی ”بگذرد“ که از سه تکواژ درست شده است: ”ب“ که جزء پیشین فعل است، ”گذر“ که بن مضارع است، و ”د“ که شناسه‌ای است برای ساخت سوم شخص مفرد مضارع) همچنین، واج را، که یکی از اجزاء تجزیه‌ی دوم است، نباید با حرف الفباء خلط کرد؛ زیرا اولاً: در واج تلفظ معتبرست، و در حرف کتابت، و، به عبارت دیگر، در اصل، واج صورت ملفوظ حرف است، و حرف صورت مکتوب واج؛ و ثانیاً: معمولاً، در هیچ زبانی تعداد واجها و

حروف برابر نیست، چرا که یا واجهایی هستند که به ازای آنها در کتابت حرفی وجود ندارد (مثل مُصَوِّت‌های کوتاه فارسی که قُدماً آنها را "حرکت" مینامیدند)، یا حرفی هستند که معادل صوتی یا واجی ندارند (مثل واو معدوله در واژه‌ی فارسی "خواهر" که نوشته میشود و خوانده نمیشود)، و یا در برابر پاره‌ای از واجها بیش از یک حرف وجود دارد (مانند واج s که در خط فارسی به ازاء آن سه حرف داریم: ث، س، ص، و واج z که برایش چهار حرف داریم: ز، ذ، ض، ظ). پس، تکواژها حاصل تجزیه‌ی اوّل کلام، و واجها حاصل تجزیه‌ی دوم کلام، یعنی حاصل تجزیه‌ی تکواژها، اند. ۲۳

"واژه" صوت گفتاری، یا مجموعه‌ی اصوات گفتاری، ای است که به کار انتقال معنا میاید و مرکبست از لااقلّ یک تکواژ پایه (base morpheme) با یا بی پیشاوند یا پساوند اماً لزوماً با یک روی آوند (=برآوند =superfix یعنی الگوی تکیه‌ای واجهای زنجیره‌ای برای نشان دادن نقش دستوری)؛ به تعبیر دیگر، "واژه" واحد زبانی ای است در میان تکواژ و پاره گفتار تام (complete utterance)، یعنی جمله.

"جمله" را شاید بتوان ساخت کلامی ای دانست که لزوماً جزئی از ساخت کلامی بزرگتری نیست. مثلاً، مجموعه‌ی "دیروز او را" جمله نیست، زیرا باید سازنده‌ی ساخت کلامی بزرگتری باشد: "دیروز او را دیدم"؛ اما این ساخت کلامی اخیر و حتّاً خود "دیدم"، بتنهایی، جمله‌اند، زیرا لزوماً سازنده‌ی ساخت کلامی بزرگتری نیستند؛ اگرچه امکان دارد که سازنده‌ی ساخت کلامی بزرگتری شوند.

و اماً "معنا" را، که در باب معنای آن اختلاف نظر باور نکردنی ای وجود دارد، استعجلاً اوضاع و احوالی قلمداد میکنیم که یک نشانه‌ی زبانی در خصوص آن اوضاع و احوال به کار برده میشود.

اینک به شمارش زیررشته‌های زبانشناسی، در گروه اوّل، میپردازیم:

۱. ۱. ۲. ۱. ۲. آواشناسی (phonetics) به اصوات گفتاری میپردازد، از این طریق که اجزاء سازنده‌ی یک سیّاله‌ی صوتی (stream of sound) پیوسته را عناصر یک گنجینه‌ی جهانی قلمداد میکند که همه‌ی زبانها از زیرمجموعه‌ی برگزیده‌ای از آن گنجینه استفاده میکنند و بیرون از آن گنجینه هرچه هست جز اصوات غیر زبانی (مثلاً خمیازه یا عطسه‌ی قابل شنیدن) نیست. در آواشناسی، تمرکز کار یا بر خاصه‌های فیزیکی اصوات است (آواشناسی فیزیکی = acoustic phonetics)، یا بر

شیوه‌ی تولید اصوات در جهاز صوتی انسان (آواشناسی تولیدی = articulatory phonetics)، و یا بر دریافت اصوات (آواشناسی شنیداری = auditory phonetics). ۲۴

۲. ۱. ۲. ۱. ۲. واجشناسی (phonology) هم به اصوات گفتاری میپردازد، اما در این مطلب کندوکاو میکند که چگونه این اصوات نظامهایی میسازند که برای اهل یک زبان خاص این امکان را فراهم میآورند که در این باب به توافق برسند که در چه زمانی دو زنجیره‌ی صوتی (string of sounds) (که تولید آنها میتواند تنوع بینهایت داشته باشد)، در اصل، 'یکی' اند. اصوات گفتاری، اگر از این منظر نگریسته شوند، تبدیل به 'واج' میشوند. پس، میتوان گفت که موضوع بحث واجشناسی، در واقع، واجها است که اجزاء اصلی و اساسی واحدهای زبانی معنادار، مانند تکواژها و واژه‌ها، محسوب میشوند.

۲. ۱. ۲. ۱. ۳. ریختشناسی یا تکواژشناسی (morphology) درباره‌ی تکواژها و شیوه‌های گوناگون ترکیب آنها با یکدیگر برای ساختن واژه تحقیق میکند. چنانکه قبلاً اشاره شد، تکواژ کوچکترین نشانه‌ی زبانی است، بدین معنا که کوچکترین واحد زبانی‌ای است که معنایی وضعی دارد یا به نحوی وضعی در معنای واحدهای بزرگتر سهمی دارد. تکواژها به دو دسته‌ی بزرگ تقسیم‌پذیرند: تکواژهای آزاد (free morphemes) که میتوانند خودشان نیز، به عنوان واژه‌های مستقل، به کار روند، مانند "اندوه" که هم مستقلاً به کار میرود و هم در واژه‌هایی مانند "اندوهگین"، "اندوهناک"، و "پراندوه"؛ و تکواژهای وابسته (bound morphemes) که چاره‌ای جز ترکیب شدن با تکواژهای دیگر و ساختن واژه ندارند. تکواژهای آزاد گاهی به هم میپیوندند و واژه میسازند، مثلاً در: "گوش درد" = "گوش" + "درد"؛ و این ترکیب (compounding یا composition) خوانده میشود. تکواژهای وابسته گاهی به تکواژ آزادی میپیوندند و واژه‌های جدیدی میسازند که مقوله‌ی واژه‌ای (word class) آنها با مقوله‌ی واژه‌ای آن تکواژ آزاد فرق دارد و به ما امکان میدهند که از آن تکواژ آزاد واژه‌های جدیدی مشتق کنیم، مثلاً تکواژهای وابسته‌ی "بی"، "ید"، و "در" به تکواژ آزاد "آغاز" میپیوندند و واژه‌های "بی‌آغاز"، "آغازید"، و "در آغاز" را میسازند که، برخلاف خود "آغاز" که به مقوله و طبقه‌ی اسم تعلق دارد، بترتیب، صفت، فعل، و قیداند؛ و این اشتقاق (derivation) نامیده میشود. و تکواژهای وابسته گاهی نیز به تکواژ آزادی میپیوندند و واژه‌های جدیدی میسازند که مقوله‌ی واژه‌ای آنها با مقوله‌ی واژه‌ای آن تکواژ آزاد فرقی ندارد و، در واقع، برای ما امکان صرف کردن

آن تکواژ را فراهم میاورند، مثلاً تکواژهای وابسته‌ی “نه”، “می”، و “ند” به تکواژ آزاد “رفت” میپیوندند و واژه‌های “ترفت”، “میرفت”، و “رفتند” را میسازند که، مانند خود “رفت”، همگی به مقوله‌ی فعل متعلقند؛ و این صَرف (inflection) خوانده میشود. واضحست که ترکیب و اشتقاق با صَرف تفاوت مهمی دارند، و آن اینکه آن دو مجال ساختن واژه‌های جدید را پدید میاورند و این کاریست که از عهده‌ی صَرف برنمیاید. پس، میتوان گفت که ریختشناسی به دو زیررشته‌ی فرعیتر تقسیم میشود که عبارتند از: علم صَرف و علم واژه‌سازی؛ و این دومی، به نوبه‌ی خود، دو بخش دارد: علم اشتقاق و علم ترکیب. ۲۵

۲.۱.۲.۱.۴. نحو یا نحوشناسی (syntax یا syntactics) به مطالعه‌ی فرایندهای جمله‌سازی (sentence-formation) میپردازد. بیشتر اشارت رفت که واژه (یا: واحد لُغوی lexical item) آن واحد تحلیل زبان است که معنای وضعی دارد و یا یک تکواژ آزاد یا ترکیبی از تکواژها است. خود واژه‌ها نیز میتوانند با یکدیگر ترکیب شوند و زنجیره‌ای تشکیل دهند که، در آن زنجیره، واژه‌ها، بر طبق قواعدی زبانی، در یک نظام خطی قرار میگیرند و جمله‌ای پدید میاورند. درست همان طور که ریختشناسی با ریخت / شکل / صیغه‌ی خود واژه‌ها سروکار دارد، نحو نیز با نحوه‌ی ترکیب واژه‌ها سروکار دارد.

۲.۱.۲.۱.۵. معناشناسی (semantics) در معنای واحدهای زبانی کندوکاو میکند؛ و این کندوکاو معمولاً در سطح واژه‌ها انجام میگیرد و معناشناسی لُغوی (lexical semantics) را پدید میآورد؛ و گاهی نیز در سطح جملات انجام میشود، اعم از جملاتی که حاکی از قضایای بسیط‌اند (مانند “پرنده پرواز کرد”) و جملاتی که از قضایای مرکب حکایت میکنند (مانند “علی دید که پرنده پرواز کرد”، یا “علی میگوید که گمان دارد که پرنده پرواز کرده باشد”).

اهم مباحث معناشناختی در سطح واژه‌ها عبارتند از:

الف) تقسیمبندی واژه‌ها، مانند تقسیم واژه‌ها به صوری (form word) (مانند “آن”، و “به”) و پر (full word) (مانند “درخت”، “آواز”، “آبی”، و “آرام”)، تقسیم واژه‌ها به شیئی (object word) (مانند “درخت” و “صندلی”) و قاموسی (dictionary word) (مانند “آواز” و “آرامش”)، و تقسیم واژه‌ها به شفاف (transparent word) (مانند “کتابخانه” و “دودکش”) و تیره (opaque word) (مانند “ناخدا” و “آفتابه”). ۲۶

ب) ابهام یا تشابه (ambiguity) واژه‌ها و اقسام سه‌گانه‌ی آن: هم‌آوایی (homophony)،

یعنی تشابه در گفتار (مانند تشابه "خار" و "خوار")، همنویسی (homography)، یعنی تشابه در نوشتار (مانند تشابه "رستن"، به معنای رهایی یافتن، و "رستن"، به معنای روییدن)، و همنامی (homonymy)، یعنی تشابه در گفتار و نوشتار (مانند تشابه "شیر"، به معنای یکی از حیوانات، و "شیر"، به معنای یکی از آشامیدنیها).

ج) ابهام (vagueness) واژه‌ها و اقسام چهارگانه‌ی آن: ابهام ناشی از وجود موارد بینابینی، ابهام ناشی از معلوم نبودن نقطه‌ی آغاز و نقطه‌ی انجام مصداق لفظ، ابهام ناشی از وجود موارد بینابینی و معلوم نبودن نقطه‌های آغاز و انجام مصداق لفظ، و ابهام ناشی از معلوم نبودن اینکه چه نسبت یا خصیصه‌ای در ذهن گوینده/نویسنده سبب اطلاق لفظ بر مورد خاصی شده است.

د) هم معنایی یا مترادف (synonymy)، شمول معنایی (hyponymy)، هم شمولی (co-hyponymy)، و تضاد معنایی (antonymy)؛ و نیز اقسام واژه‌های متضاد (antonyms): واژه‌های متضاد دوتایی مدرج یا ذومراتب یا مشکک (gradable binary antonyms) (مانند "تند/ کند"، و "پست/ بلند")، واژه‌های متضاد دوتایی نامدرج یا متواطی (ungradable binary antonyms) (مانند "مؤنث/ مؤنث"، "مرده/ زننده"، "صادق/ ناصادق"، "صادق/ کاذب"، و "متأهل/ غیر متأهل") که یا تقابل هم‌نیر و (equipollent contrast) دارند (مانند "مذکر/ مؤنث"، "مرده/ زننده"، و "صادق/ کاذب") و یا تقابل سلبی (privative contrast) (مانند "صادق/ ناصادق" و "متأهل/ غیر متأهل").

ه) نسبت (relation) و اقسام آن، مانند نسبت تقارن (symmetry) (مانند نسبت همسری)، نسبت تعدی (transitivity)، و نسبت تضاد نسبی یا تضایف (relational opposition) (مانند نسبت پدری/ فرزندگی).

و اهمّ مباحث معناشناختی در سطح جمله‌ها عبارتند از:

و) تقسیم‌بندی جمله‌ها، مانند تقسیم جمله‌ها، از لحاظ ساختار (structure)، به جمله‌های بسیط (simple) و غیر بسیط (non-simple) (یعنی جمله‌های ترکیبی (complex) و مرکب (compound))، و تقسیم جمله‌ها، از لحاظ کارکرد (function)، به جمله‌های اخباری، استفهامی، امری، و....

ز) تفکیک جمله‌ها از گزاره‌ها (statements) و قضایا (propositions)

ح) ابهام جمله‌ها و اقسام آن، مانند وهم‌افکنی (ambiboly) (مانند "زن خیاط را دیدم") و ابهام مرجع ضمیر (ambiguity of reference) (مانند "پرویز هوشنگ را کتک زد و پروین او را

کتک زد“ که ابهام در آنها به ساختار جمله یا عبارت مربوط میشود و، از این لحاظ، ابهام نحوی نام میگیرد؛ ابهام معنایی (semantic ambiguity) (مانند ”در فراز کنید“؛ و ابهام در ناحیه ی مراد (pragmatic ambiguity) (مانند ”عجب نابغه ای!“)

ط) اقسام صدق/ کذب جمله ها (truth/falsehood): صدق/ کذب تحلیلی/ ترکیبی (analytical/synthetical)، صدق/ کذب ضروری/ امکانی (necessary/ contingent)، و صدق/ کذب پیشین/ پسین (a priori/ a posteriori)

ی) بیهنجاری (anomaly) جمله ها و خاستگاههای آن (جمله ی ”اندیشه های سبز بیرنگ خشمگینانه میخوانند“ (مثال چامسکی) جمله ای نابهنجار (anomalous) است) (یا) نسب معنایی (sense relation) جمله ها، مانند نسبت تناقض (contradiction)، نسبت استلزام (entailment)، و نسبت هممعنایی.

یب) نظام اشاری (deictic system) زبان، یعنی منظومه ی الفظی که حاکی از پیوندهای زبان با بافت اند و عبارتند از: الفظ اشاری دال بر شخص (person deixis)، یعنی ضمائر شخصی اول شخص و دوم شخص، الفظ اشاری دال بر زمان (temporal deixis)، یعنی نظام زمانی و قیود زمانی، الفظ اشاری دال بر مکان (spatial deixis)، یعنی قیود مکان (”اینجا“ و ”آنجا“)، و اسماء و ضمائر اشاره (”این“، ”آن“، ”اینها/ اینان“، و ”آنها/ آنان“)، شگردهای نوشتاری دال بر گفتار (discourse deixis)، مانند ”در بالا“ و ”پیشگفته“، و ضمائر خودمانی یا مؤدبانه تر و رسمیت که دال بر شأن اجتماعی گوینده و شنونده/ شنوندگان اند (social deixis). ۲۷.

۲.۱.۲.۲. گروه دوم شامل زیررشته هایی است که موضوع بحث هر یک از آنها پیوند زبان با یک پدیده ی دیگر است. اینک پاره ای از این زیررشته ها:

۲.۱.۲.۲.۱. عصب-زبانشناسی یا زبانشناسی عصبی (neurolinguistics) میکوشد تا خاستگاهها و فرایندهای عصبی-تَنکَر دشناختی (neurophysiological) گفتن و شنیدن (و آنچه ممکنست در این حیطه به خطا رَوَد) را آشکار سازد. به تعبیر دیگر، عصب-زبانشناسی مطالعه ی ارتباط میان زبان و خاستگاه عصبشناختی آن است.

۲.۱.۲.۲.۲. روان-زبانشناسی یا زبانشناسی روانی (psycholinguistics) به مطالعه ی ارتباطات میان زبان و ذهن و روان میپردازد. به عبارت دیگر، روان-زبانشناسی علمی است که در آن دریافته های زبانشناسی و روانشناسی در مطالعه ی جنبه های شناختی فهم و تولید زبان به

کار گرفته میشوند.

۲.۱.۲.۲.۳. زبان‌شناسی شناختی (cognitive linguistics) زبان را بخشی از تواناییهای شناختی ذهن و روان آدمی، از قبیل ادراک حسی، حافظه، توجه، هیجان و عاطفه، و استدلال، تلقی میکند که با تواناییهای شناختی دیگر تأثیر و تأثر متقابل دارد. از این لحاظ، چه بسا بتوان آن را زیررشته‌ای از روان-زبان‌شناسی نیز محسوب کرد.

۲.۱.۲.۲.۴. جامعه-زبان‌شناسی یا زبان‌شناسی اجتماعی (sociolinguistics) سروکارش با این است که چگونه روابط، مقام و منزلت‌ها، الگوها، و چارچوبهای اجتماعی و ساختار و کاربرد زبان تأثیر و تأثر متقابل دارند. به بیان دیگر، جامعه-زبان‌شناسی دو چیز را مطالعه میکند: مطالعه‌ی زبان در بافتهای اجتماعی آن و مطالعه‌ی زندگی اجتماعی از رهگذر زبان.

۲.۱.۲.۲.۵. زبان‌شناسی انسان‌شناختی (anthropological linguistics) به بررسی روابط میان زبان(ها) و فرهنگ(ها) اختصاص دارد.

۲.۱.۲.۳. گروه سوم شامل زیررشته‌ای است که موضوع بحث آن کاربرد زبان یا، به بیان دیگر، پدیده‌های زبانی از نظرگاه خاصه‌ها و فرایندهای مربوط به کاربرد آنها است؛ و این یگانه زیررشته کاربردشناسی (pragmatics) نام دارد. پرسش اصلی کاربردشناسی اینست: منابع زبان چگونه به کار میروند؟ و واضحست که پدیده‌های زبانی‌ای که باید از نظرگاه کاربردشان مورد مطالعه واقع شوند میتوانند در هر مرتبه‌ی ساختاری جای داده شوند یا ممکنست به هر نوع رابطه‌ی صورت-معنا تعلق داشته باشند. کاربردشناسی کاربرد زبان از جانب انسانها را یکی از اشکال رفتار یا عمل اجتماعی میداند و آن را از این وجه مورد مطالعه قرار میدهد. پس، ساختی که غرض از اتخاذ نظرگاه کاربردشناسی روشن ساختن آن است پیوند میان زبان و کل زندگی انسان است؛ و، از این جهت، کاربردشناسی یگانه پیوند میان زبان‌شناسی و بقیه‌ی علوم انسانی و اجتماعی نیز هست. بنابراین، میتوان گفت که: کاربردشناسی نظرگاه معرفتی، اجتماعی، و فرهنگی کلی‌ای است در باب پدیده‌های زبانی از حیث کاربردشان در اشکال گوناگون رفتار (البته، به شرط اینکه "معرفتی"، "اجتماعی"، و "فرهنگی" تفکیک ناپذیر تلقی شوند). با این توضیحات، پرسش اصلی کاربردشناسی، یعنی "منابع زبان چگونه به کار میروند؟"، به این صورت درمیآید: "زبان در زندگی انسانها چه کارکردهایی دارد؟"

در فقره‌ی ۲.۱.۲.۱ از زبان‌شناسی مربوط به منابع زبان سخن گفتیم که متشکل از

مؤلفه‌های سنتی نظریه‌ی زبانی بود و موضوع بحث هر یک از آنها یک واحد تحلیل زبانی بود. در فقره‌ی ۲.۱.۲.۲ از حوزه‌های میان‌رشته‌ای پژوهش سخن گفتیم که موضوع بحث هر یک از آنها پیوند زبان با یک پدیده‌ی دیگر بود. و در این فقره‌ی ۲.۱.۲.۳ از کاربردشناسی سخن می‌گوییم که: الف) زبانشناسی مربوط به کاربرد زبان است؛ ب) نه یک واحد تحلیل زبانی موضوع بحث آن است (زیرا هیچ پدیده‌ی زبانی، در هیچ مرتبه‌ی ساختاری‌ای، نیست که نظرگاه کاربردشناختی بتواند از آن تغافل ورزد) و نه پیوند زبان با یک پدیده‌ی دیگر (زیرا ناظر به پیوند زبان با همه‌ی پدیده‌های دیگر زندگی انسان است)؛ ج) نظرگاهی کارکردی و کلی (یعنی، در عین حال، معرفتی، اجتماعی، و فرهنگی) در باب زبان است؛ د) موضوع تحقیقش نقش آفرینی معنادار زبان در کاربرد عملی و بالفعل، به عنوان یک شکل پیچیده‌ی رفتار که معنا پدید می‌آورد، است؛ و ه) در قلمرو علوم وابسته به زبان، در حکم تلاقی گاه حوزه‌های میان‌رشته‌ای پژوهش و نیز حلقه‌ی اتصال این حوزه‌ها با زیررشته‌های زبانشناسی مربوط به منابع زبان است.

اهم مباحث کاربردشناسی عبارتند از:

الف) شیوه‌های تثبیت کاربرد زبان در جهان واقعی، از طریق اشاره به متغیرهای مربوط به پاره‌ای از ابعاد کاربرد زبان، مخصوصاً متغیرهای مربوط به زمان، مکان، جامعه، و گفتار (discourse).

ب) افعال گفتاری (speech acts)، یعنی کارهایی که انسان با واژه‌ها، در سطح ساختاری جمله، انجام می‌دهد.

ج) معنای ضمنی یا تلویحی (implicit meaning)، یعنی آنچه می‌توان، و رای سخنانی که تصریحاً یا به معنای حقیقی‌شان گفته می‌شود، با استفاده از پیشفرضها، لوازم، و تضمّنات (implicatures)، اراده یا ابلاغ کرد.

د) مکالمه (conversation)، یعنی کنش و واکنش زبانی میان دو یا چند شخص، به عنوان عمل اجتماعی هماهنگ و مشترک.

ه) ادب کلامی (politeness)، یعنی راهبردهایی که کاربران زبان، برای حفظ شأن و حیثیت خود و مخاطبان‌شان، در پیش می‌گیرند.

و) استدلال (argumentation)، یعنی ساختار کلی گفتار در جهت نیل به اهداف ارتباطی خاص.

ز) تحلیل واحدهای زبانی بزرگتر از جمله، مانند گفتار، متن، و مکالمه، و نیز تحلیل سیاق کلام (speech genre)

۲۰۱۳. در میان زیررشته‌های زبانشناسی، نحو (شناسی)، معناشناسی، و کاربردشناسی، بیشک، از سایر زیررشته‌ها بسیار مهم‌ترند. چارلز موریس (Charles Morris)، پایه‌گذار کاربردشناسی، اساساً برای نشانه‌شناسی (و نه خصوصاً زبانشناسی) سه زیررشته قائلست: نحو (شناسی) که با خود نشانه‌ها سروکار دارد و روابط نشانه‌ها را با یکدیگر مطالعه میکند، معناشناسی که با اشیائی که نشانه‌ها بر آنها دلالت دارند سروکار دارد و روابط نشانه‌ها با اشیاء را مطالعه میکند، و کاربردشناسی که با کاربران یا تعبیرگران نشانه‌ها سروکار دارد و روابط نشانه‌ها با کاربران یا تعبیرگران آنها را مطالعه میکند. به تعبیر خود موریس: "قواعد نحوی نسبت‌های نشانه‌ای موجود میان محمل‌های نشانه‌ها (sign vehicles) را تعیین میکنند. قواعد معناشناختی محمل‌های نشانه‌ها را با اشیاء دیگر مرتبط می‌سازند. قواعد کاربردشناختی بیانگر وضع و حالی‌اند که در تعبیرگران پدید می‌آید و در آن وضع و حال محمل نشانه نشانه است. هر قاعده‌ای، وقتی که عملاً و به صورت بالفعل به کار گرفته شود در حکم نوعی رفتار است؛ و به این اعتبار، در همه‌ی قواعد مؤلفه‌ی کاربردشناختی‌ای وجود دارد." ۲۸

نکته‌ی دیگر اینکه زیررشته‌های زبانشناسی، به هیچ روی، منحصر در یازده زیررشته‌ای نیستند که برشمردیم؛ ما، در احصاء زیررشته‌های زبانشناسی به اهم آنها اکتفاء کردیم. وانگهی، هر یک از این یازده زیررشته نیز رشته‌ها و شاخه‌های فرعیتری دارد که ما از ذکر بیشتر آنها صرف نظر کردیم.

نکته‌ی سوم اینکه حدود و ثغور هیچیک از این زیررشته‌ها چنان معین و مشخص و چون و چرا ناپذیر نیست که در پاره‌ای از مباحث با زیررشته‌ی دیگری تداخل نداشته باشد. فی‌المثل، معناشناسی و کاربردشناسی در مبحث نظام اشاری (deictic system) و شاخصها (deixises) تداخل دارند. این گونه تداخلها، تا حدی، معلول اختلاف نظر در تعریف و توصیف هر یک از این زیررشته‌ها نیز هست. ۲۹

۲۰۲. گفتیم که زبانشناسی درباره‌ی زبان به روش تجربی سخن می‌گوید، اما درباره‌ی زبان به روش فلسفی نیز میتوان سخن گفت، و اگر چنین کنیم به قلمروی از فلسفه گام نهاده‌ایم که از آن به "فلسفه‌ی زبان" تعبیر میشود. فلسفه‌ی زبان را گاهی به نام "معناشناسی فلسفی"

”philosophical semantics“) نیز مینامند. ^{۳۰} در واقع، میتوان گفت که ”معناشناسی مطالعه‌ی معنای زبانی و ساحتی از زبانشناسی است که کمترین فاصله را با فلسفه‌ی زبان دارد. تفاوت عمده میان شیوه‌ی پرداخت زبانشناس [یعنی معناشناس] و فیلسوف [یعنی فیلسوف زبان] به مسأله‌ی معنا اینست که زبانشناس معمولاً بر طرز عمل معنا در زبان متمرکز میشود، و حال آنکه فیلسوف بیشتر علاقه مند به ماهیت خود معنا- و بویژه، به ارتباط میان امور زبانی و امور غیرزبانی- است. ولی، از دهه‌ی ۱۹۸۰ بدین سو، زبانشناسان هر روز بیش از پیش به پدیده‌ی شاخص (deixis) علاقه مند شده‌اند- یعنی به اینکه چگونه شرکت کنندگان در رویارویی زبانی آنچه را میگویند به زمان، مکان، و خود شرکت کنندگان در گفتار ربط میدهند؛ به عبارت دیگر، علاقه مند شده‌اند دقیقاً به همان رابطه‌ای که میان زبان و آنچه زبان راجع به آن است وجود دارد و دیر زمانی فیلسوفان زبان را به خود مشغول میداشته است.“ ^{۳۱}

اگرچه نام دیگر فلسفه‌ی زبان ”معناشناسی فلسفی“ است و معناشناسی، اعم از تجربی و فلسفی، چنانکه از نامش پیداست، علی القاعده باید درباره‌ی معنا سخن بگوید، اما، همان طور که کواین (Quine)، فیلسوف و منطقی امریکایی (۱۹۰۸-۲۰۰۰) میگوید: ”وقتی که گسستگی میان معنا و حکایت (= ارجاع reference) بدرستی مورد اعتناء واقع شود، مسائل علمی که مسامحه‌ی معناشناسی [فلسفی] خوانده میشود به دو حوزه تقسیم میشوند که از یکدیگر تمایزی چنان اساسی دارند که اصلاً شایسته نیست که عنوان مشترکی داشته باشند. این دو حوزه را میتوان نظریه‌ی معنا [theory of meaning] و نظریه‌ی حکایت (=ارجاع) [theory of reference] خواند. ”معناشناسی“ نام خوبی برای نظریه‌ی معنا میباشد، اگر این واقعیت در کار نمیبود که پاره‌ای از بهترین کارها در به اصطلاح معناشناسی، و بویژه کارهای تارسکی [=Tarski ریاضیدان، منطقی، و فیلسوف لهستانی تبار امریکایی (۱۹۰۲-۸۳)]، به نظریه‌ی حکایت (=ارجاع) تعلق دارند. مفاهیم عمده‌ی نظریه‌ی معنا، به غیر از خود معنا، عبارتند از: هممعنایی (یا یگانگی معنا)، معناداری [=significance] (یا داشتن معنا)، و تحلیلیت (analycity) (یا صدق به یمن معنا). مفهوم دیگر استلزام [entailment]، یا تحلیلیت شرطیه‌ها [=the conditional]، است. مفاهیم عمده‌ی نظریه‌ی حکایت (=ارجاع) عبارتند از: نامگذاری [naming]، صدق [=truth]، دلالت [=denotation] (یا صادق بودن در مورد)، و گستره‌ی مصادیق [=extension]. مفهوم دیگر مفهوم مقادیر متغیرها [=values of variables] است. مرزهای میان [این] حوزه‌ها سد و

مانع [ناگذشتنی] نیستند. در هر یک از دو حوزه، متصور است که یک مفهوم مرکب از مفاهیمی برگرفته از هر دو حوزه باشد.^{۳۲}

اگر "معناشناسی فلسفی" را نامی بدانیم که بر سرتاسر قلمرو فلسفه‌ی زبان اطلاق میشود (و نه بر بخشی از این قلمرو) و اگر سخن کواین را در حصر مفاهیم عمده‌ی معناشناسی فلسفی به ده مفهوم بپذیریم (که علی‌القاعده میتوان پذیرفت، زیرا سخن کواین، به عنوان یکی از اعظم فیلسوفان زبان، در این باب، نباید چندان دور از صواب باشد) میتوانیم بگوییم که اهمّ مباحث فلسفه‌ی زبان ده مبحث‌اند: معنا، هم‌معنایی، معناداری، تحلیلیت، استلزام (اهمّ مباحث نظریه‌ی معنا)، نامگذاری، صدق، دلالت، گستره‌ی مصادیق، و مقادیر متغیرها (اهمّ مباحث نظریه‌ی حکایت یا ارجاع). اما کسانی فلسفه‌ی زبان را گسترده‌تر از این دانسته‌اند و آن را، علاوه بر معناشناسی فلسفی، شامل کاربردشناسی فلسفی نیز قلمداد کرده‌اند و، مثلاً، گفته‌اند: "فلسفه‌ی زبان در روابط میان خود ما و زبان ما و روابط میان زبان ما و جهان کندوکاو میکند. کاوش قسم اول می‌رسد که بخشیدن معنایی خاص به واژه‌ها و جملات چیست، و حال آنکه کاوش قسم دوم در باب روابط میان واژه‌ها و چیزهایی که واژه‌ها به آنها ارجاع میدهند (=از آنها حکایت میکنند) یا امور واقعی که واژه‌ها آنها را وصف میکنند تحقیق میکند. گاهی، مبحث اول کاربردشناسی خوانده میشود، و مبحث دوم معناشناسی؛ هرچند حد و مرز میان این دو بسهولت دست‌خوش ابهام میتواند شد.^{۳۳} و کسانی فلسفه‌ی زبان را از این نیز گسترده‌تر دانسته‌اند و، مثلاً، گفته‌اند: "فلسفه‌ی زبان در زمان ما حوال محو نظریه‌ی معنا می‌چرخد، اما شامل نظریه‌ی ارجاع (=حکایت)، نظریه‌ی صدق، کاربردشناسی فلسفی، و فلسفه‌ی زبان‌شناسی (philosophy of linguistics) نیز میشود.^{۳۴}

با توجه به این سخنان دیگر، شاید بتوانیم فلسفه‌ی زبان را شامل مباحث مربوط به نظریه‌ی معنا، مباحث مربوط به نظریه‌ی حکایت یا ارجاع، و مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی بدانیم. با این کار، آنچه را در این قول اخیر نظریه‌ی صدق خوانده شده است، به تبع کواین، جزو مباحث مربوط به نظریه‌ی حکایت یا ارجاع قلمداد کرده‌ایم و آنچه را، باز در همین قول، فلسفه‌ی زبان‌شناسی نامیده‌اند از قلمرو فلسفه‌ی زبان بیرون کرده‌ایم؛ و این اخراج، با توجه به اینکه فلسفه‌ی زبان علی‌القاعده علمی درجه‌ی اول است و حال آنکه فلسفه‌ی زبان‌شناسی یقیناً علمی درجه دوم محسوب میشود، ناموجه نخواهد بود.

بدین قرار، اهم مباحث فلسفه‌ی زبان عبارتند از:

الف) مباحث مربوط به نظریه‌ی معنا:

۱) معنا: ماهیت معنا (ی زبانی) چیست؟ نظریات بسیار متنوع و متکثری را که در باب ماهیت معنا ابراز شده‌اند، به گمان نگارنده، میتوان به سه دسته‌ی بزرگ تقسیم کرد: نظریاتی که فقط ناظرند به معنای واژه‌ها (و تکواژها و عبارات)، نظریاتی که فقط ناظرند به معنای جملات، و نظریاتی که، در عین حال، به معنای واژه‌ها (و تکواژها و عبارات) و جملات ناظرند. بیشتر این نظریات را "میتوان در سه طبقه گروهبندی کرد، که آنها را 'ارجاعی (=حکایی)' [= 'referential']، 'تصوری' [= 'ideational']، و 'رفتاری' [= 'behavioral'] مینامیم. نظریه‌ی ارجاعی (=حکایی) معنای یک تعبیر [زبانی] را با آنچه آن تعبیر به آن ارجاع میدهد (=از آن حکایت میکند) یا با ارتباط ارجاعی (=حکایی) [referential connection] یکی میداند، نظریه‌ی تصویری معنای یک تعبیر را با تصوراتی که آن معنا با آنها پیوند دارد و تداعی میشود یکی میداند، و نظریه‌ی رفتاری معنای یک تعبیر را با محرک‌هایی که موجب اظهار آن [معنا یا تعبیر] میشوند/یا واکنش‌هایی که آن [معنا یا تعبیر یا اظهار]، به نوبه‌ی خود، موجب میشود یکی میداند. ۳۵ هر یک از این سه طبقه شامل چندین نظریه است.

۲) هممعنایی: تعریف هممعنایی؛ ارتباط هممعنایی با معنای وصفی (descriptive)، معنای وصف‌الحالی (expressive)، و معنای اجتماعی (social)؛ تقسیم هممعنایی به غیر تام (incomplete synonymy) و تام (complete synonymy)؛ تقسیم هممعنایی تام به نسبی (relative synonymy) و مطلق (absolute synonymy)؛ و امکان/امتناع هر یک از این هممعنایی‌ها. ۳۶

۳) معناداری: چرا جمله‌هایی، مانند "در شیشه‌ی عمرم اشک میریزم"، "قله از کوه بالا رفت"، "سقوط در آبشار آبتنی میکند"، "نقطه‌ی تلاقی از خطوط موازی میگریزد"، و "آب از تشنگی سراب شد"، ۳۷ که هم یکایک تکواژها، واژه‌ها، و عباراتشان معنا دارند و هم از ساختار نحوی درستی برخوردارند، بیمعنایند؟ نظریات گونه‌گونی که در پاسخ به این پرسش و، در واقع، در باب ملاک معناداری جملات عرضه شده‌اند در این مبحث بررسی و نقد میشوند. ۳۸

۴) تحلیلیت: آیا جمله‌هایی وجود دارند که فقط به یمن معانی تکواژها، واژه‌ها، و عبارتهایشان صادق باشند یا نه؟ و اگر بلی، آیا تحلیلیت امری نسبی و ذومراتب است یا امری مطلق؟ تحلیلیت با پیشین/پسین بودن و ضروری/امکانی بودن چه ربط و نسبتی دارد؟ آیا جمله‌ی

تحلیلی معرفت‌بخشی و اطلاع‌رسانی ای دارد یا نه؟ مصادیق جمله‌های تحلیلی کدامند؟^{۳۹}

(۵) استلزام: مجموعه‌ای از جملات وقتی مستلزم یک جمله است که این جمله ضرورتاً یا منطقاً یا به نحو قیاسی از آن مجموعه نتیجه شود، یعنی وقتی که دلیلی که آن مجموعه مقدمات آن و این جمله نتیجه‌ی آن است قیاس معتبری باشد. اما ملاک این استلزام چیست؟ قدما قائل بودند که زمانی باید گفت که مقدماتی مستلزم نتیجه‌ای اند که محال باشد که همه‌ی آن مقدمات صادق باشند و نتیجه صادق نباشد، یا، به تعبیر دیگر، دلیلی که متشکل از آن مقدمات و نتیجه است صورت خاصی داشته باشد که هیچ دلیلی واجد آن صورت متشکل از مقدمات صادق و نتیجه‌ی کاذب نباشد. اما این ملاک قدما، لااقل، دو تالی فاسد دارد: یکی اینکه یک گزاره‌ی محال مستلزم هر گزاره‌ی دیگری باشد، زیرا محالست که یک گزاره‌ی محال صادق باشد و هر گزاره‌ی دیگری صادق نباشد. دیگر اینکه هر گزاره‌ی مستلزم هر گزاره‌ی بالضروره صادق است، زیرا محالست که گزاره‌ی صادق باشد و گزاره‌ی بالضروره صادق نباشد. فساد این دو تالی فاسد به این جهت است که این دو تالی با شهود ما ناسازگارند، چون شهود ما حکم میکند که باید میان مقدمات و نتیجه ربطی وجود داشته باشد و همین شهود است که موجب پیدایش منطق ربط (relevance logic) شده است، و حال آنکه در آن دو استدلال، با اینکه ملاک قدما کاملاً مصداق دارد، میان مقدمات و نتیجه ربطی وجود ندارد. بعضی از منطقیان، برای حذر از این دو متناقضنا (paradox)، از ملاک قدما عدول کرده‌اند و در جست‌وجوی ملاکهای دیگری برآمده‌اند. حاصل این جست‌وجوها در این مبحث مورد بررسی و مذاقه و نقد واقع میشود.^{۴۰}

(ب) مباحث مربوط به نظریه‌ی حکایت یا ارجاع:

(۶) نامگذاری: شرائط لازم و کافی برای اینکه یک تعبیر زبانی نام یک چیز و فقط همان چیز باشد چیست؟ نام خاص (proper name) چیست و ربط و نسبت آن با لفظ خاص (singular term) و وصف معین (definite description) چیست؟ آیا نامهای خاص (چنانکه فرگه (Frege)، ریاضیدان، منطقی، و فیلسوف آلمانی (۱۸۴۸-۱۹۲۵)، میگوید) هم مفهوم (sense) دارند و هم حکایت یا ارجاع یا (چنانکه جان استوارت میل (John Stuart Mill)، فیلسوف بریتانیایی (۱۸۰۶-۷۳)، و سول کریپکی (Saul Kripke)، منطقی و فیلسوف امریکایی (۱۹۴۰-)) میگویند) فقط حکایت یا ارجاع دارند، که لازمه‌اش اینست که نامهای خاص معانی زبانی‌ای که از طریق تعریف قابل تعیین باشند ندارند؟^{۴۱}

۷) صدق: چون معنای یک جمله را شرائطی تعیین میکنند که موجب صدق آن جمله میشوند، باید پرسید: ماهیت صدق چیست؟ در پاسخ به این پرسش، نظریاتی عرضه شده‌اند که اهم آنها عبارتند از: نظریه‌ی مطابقت (correspondence theory)، نظریه‌ی تلائم (coherence theory)، نظریه‌ی استصلاحی (pragmatic theory)، نظریه‌ی زیادت (redundancy theory)، نظریه‌ی کمینه‌گرایی (minimalist theory)، نظریه‌ی نقل قول بد (disquotation theory)، و نظریه‌ی معناشناختی (semantic theory). ۴۲

۸) دلالت: فرق میان مدلول (denotation) یا محکی یا مرجع (reference) و معنی (connotation) یا مفهوم (sense)، نه فقط در الفاظ مرکب (complex terms)، مانند "سه ضلعی" و "سه گوشه"، "جاندار دارای قلب" و "جاندار دارای کلیه"، و "ستاره‌ی بامدادی" و "ستاره‌ی شامگاهی"، بلکه نیز در الفاظ بسیط (simple terms)، مانند نامهای خاص و نامهای عام؛ چند و چون ربط یک نام به محکی یا مرجع خود؛ و وضع و حال الفاظ دال بر انواع طبیعی (natural kind terms). ۴۳

۹) گستره‌ی مصادیق: فرق گستره‌ی مصادیق با محکی یا مرجع؛ گستره‌ی مصادیق جمله‌های اخباری؛ و گستره‌ی مصادیق تعابیر محمولی (predicate expressions). ۴۴

۱۰) مقادیر متغیرها: افراد (individuals)، قضایا (propositions)، عملگرها (operators) و نحوشناختی یا منطقی، مانند سورهای وجودی (existential quantifiers) و سورهای کلی (universal quantifiers)، به عنوان پاره‌ای از مقادیر متغیرها؛ ثوابت منطقی (logical constants)؛ متغیرهای وابسته یا ظاهری (bound or apparent variables) و متغیرهای آزاد یا واقعی (free or real variables) و متغیرهای وساطتگر (intervening variables)؛ و متغیرهای نهفته (hidden variables). ۴۵

ج) مباحث مربوط به کاربردشناسی فلسفی:

۱۱) وحدت جمله و کثرت معانی یا قضایایی که از آن جمله فهم میشوند: ابهام و/یا شاخصداری (indexicality)، به عنوان علت این امر؛ و اینکه چگونه بافت یا زمینه یا اوضاع و احوال یا قرائن و شواهد یا سیاق (context) تعیین میکنند که یک جمله در یک کاربرد خاص چه معنای قضیه‌ای واحدی دارد. ۴۶

۱۲) نظریه‌ی افعال گفتاری (speech-acts): شمارش و دسته‌بندی افعال عدیده‌ای که با

گفتن انجام میگیرند: افعال بیانی (locutionary acts)، یعنی گفتن سخنی (مانند تلفظ این رشته‌ی آواها: قول میدهم که به خانه‌ات بیایم)، افعال در بیانی (illocutionary acts)، یعنی کارهایی که در گفتن سخنی انجام میگیرند (در گفتن "قول میدهم که به خانه‌ات بیایم"، گوینده قولی میدهد/ تعهدی میکند)، و افعال با بیانی (perlocutionary acts)، یعنی کارهایی که با گفتن سخنی انجام میگیرند (با گفتن "قول میدهم که به خانه‌ات بیایم"، گوینده شنونده را مطمئن/ امیدوار میکند که به خانه‌اش خواهد رفت)؛ اقسام عمده‌ی افعال دریانی: اخباری (assertive) (مثلاً: زمین گرد است)، تحریکی (directive) (مثل تقاضا، امر، و نهی)، التزامی (commissive) (مثل قول دادن و پیشنهاد کردن)، وصف الحالی (expressive) (مثل پوزشخواهی و سپاسگزاری)، و ایجاد (declaration) (مثل نامگذاری، استعفاء، و اعلام جنگ)^{۴۷}

۱۳. نظریه‌ی مکالمه (theory of conversation) یا نظریه‌ی معانی ضمنی (theory of im-plicature)، یعنی این نظریه که جملات، وقتی که در بافتهای خاصی گفته میشوند، غالباً معانی ضمنی (implications) ای دارند که نتایج منطقی آن جملات نیستند یا، به تعبیر دیگر، مراد گوینده (speaker's meaning یا utterer's meaning) اند، نه معنای جمله (sentence-meaning) یا، به بیان دیگر، معنای بیزمان (timeless meaning)؛ تبیین و توضیح این معانی ضمنی غیرمنطقی در قالب نظریه‌ی معانی ضمنی مکالمه (theory of conversational implicature)؛ عدم امکان صراحت تمام عیار؛ ابزارهای قراردادی برای ابلاغ معنای ضمنی؛ اجتناب راهبردی و عمدی از صراحت.^{۴۸}

این سیزده مبحث، چنانکه اشاره شد، اهم مباحث فلسفه‌ی زبان اند، نه همه‌ی مباحث آن. در هر مبحث نیز فقط به ذکر مهم‌ترین عناوین پرداخته شده است. از این رو، بعید نیست، بلکه بسیار محتمل است، که خواننده هنوز نتواند گستره‌ی عظیم فلسفه‌ی زبان را پیش چشم آورد.^{۴۹}

۲۰۳. زبان‌شناسی و فلسفه‌ی زبان در این خصیصه مشترکند که زبان را، برای خاطر خود زبان، میکاوند، نه برای اینکه با کندوکاو در زبان گره از مشکل دیگری بگشایند، به تعبیری، زبان برای زبان‌شناسی و فلسفه‌ی زبان موضوعیت دارد، نه طریقیّت. اما هستند حوزه‌های معرفتی یا گرایشهای فکری ای که میخواهند با پرداختن به ابعاد و وجوه مختلف زبان مسائل و مشکلات دیگری را حلّ و رفع کنند. اکنون وقت آن است که به این حوزه‌ها و گرایشها نیز اشاره‌ی بسیار موجزی داشته باشیم.

۱. ۲.۳. فلسفه‌ی زبانی (linguistic philosophy). فلسفه‌ی زبانی نظرگاهی فلسفی است که راه‌حل مسائل پیچیده‌ی فلسفی را مذاقه در کاربرد پاره‌ای از الفاظ در زبان میداند. "اصل اساسی فلسفه‌ی زبانی اینست که مسائل سنتی فلسفه (یا مابعدالطبیعه)، به هیچ روی، مسائلی واقعی نیستند، بلکه شبهاتی اند ناشی از سوءفهم زبان یا سوءاستعمال آن. مسائل ظاهری را نمیتوان حل کرد؛ اما میتوان منحل کرد، یعنی شبهات را میتوان رفع کرد. معمای [و نه مسأله‌ی] فلسفی زمانی پدید میاید که، به مقتضای اموری که به نظر ما ادله‌ی قانع‌کننده‌ای میانند، گرایش بیابیم به اظهار سخنی که با فهم عرفی ناسازگاری مضحکی دارد." ۵۰

"اگرچه جای دادن مور [Moore=] در طبقه‌ی فیلسوفان زبانی ممکنست و سوسه‌انگیز باشد، به وجه دقیقتر، باید او را طلیعه‌ی فلسفه‌ی زبانی تلقی کرد. برجسته‌ترین نماینده‌ی این فلسفه ویتگنشتاین متأخر، مصنف تحقیقات فلسفی (*Philosophische Untersuchungen*)، که در ۱۹۴۵ به اتمام رسید و در ۱۹۵۳، پس از مرگ ویتگنشتاین، نشر یافت، است. آن دسته از فیلسوفان [دانشگاه] اکسفرده که افکارشان ارتباط کمابیش وثیقی با افکار ویتگنشتاین متأخر دارند نیز به این فلسفه تعلق دارند، گیلبرت رایل [Gilbert Ryle=]، جان ال. آستین [John L. Austin=]، ایچ. ال. ای. هارت [H. L. A. Hart=]، ایچ. پی. گرایس [H. P. Grice=]، پی. اف. استراوسن [P. F. Strawson=]، جی. او. ارمسن [J. O. Urmson=]، دیوید پیرز [David Pears=]، استوارت همشر [Stuart Hampshire=]، جی. جی. وارناک [G. J. Warnock=]، مایکل دامت [Michael Dummett=]، الیزابت انسکم [Elizabeth Anscombe=]، آر. ام. هر [R. M. Hare=]، آنتونی کوئینتن [Anthony Quinton=]، و بسیاری دیگر." ۵۱

میتوان گفت که انگیزه‌ها و توجه عموم فیلسوفان زبانی به زبان عمدتاً معلول عقیده به این گزاره‌ها است:

(۱) هر که تعریف خوبی از "x" -یعنی پاسخ خوبی به پرسش: "x چیست؟"- داشته باشد، در مقام تحقیق درباره‌ی x، در قیاس با کسی که فاقد چنان تعریفی -یعنی چنان پاسخی- است، کمتر در معرض اشتباه واقع میشود.

(۲) عرضه‌ی تعاریف الفاظی که به کار میبریم ابزار مهمی است برای اینکه بتوانیم بحث و فحص را مثمر‌تر سازیم.

(۳) تعریف صحیح یک لفظ/اصطلاح اخلاقی میتواند ما را در یافتن راهی که از لحاظ

اخلاقی درست باشد مدد رساند، و حال آنکه تعریف غیر صحیح ممکنست گمراهمان کند. (۴) معرفتی مبتنی بر فهم عرفی وجود دارد که از هر نظریه‌ی فلسفی ای یقینیت‌تر و بیشتر ما انسانها از آن بهره‌مندیم و در زبان متعارف جلوه یافته است. فیلسوفی که در طلب یقین است باید در این معرفت تأملی همراه با دقت و عنایت داشته باشد.

(۵) نظریات فلسفی ای که با معرفت مبتنی بر فهم عرفی ما ناسازگارند کاذبند. بنابراین، ما میتوانیم، با توسل به این معرفت، بسیاری از نظریات نامعقول فلسفی را رد کنیم، از اشتباه پرهیزیم، و خود را از چنگ مسأله‌نماها [=pseudo-problems] برهانیم.

(۶) با تحلیل معرفت مبتنی بر فهم عرفی خود، میتوانیم به حل مسائل مابعدالطبیعی، یا به دست یافتن به سر نخهای مهم حل این مسائل، امیدوار باشیم.

(۷) فلسفه یکسره مبتنیست بر تصویری نادرست از زبان متعارف و/یا عبارتست از استعمال نادرست این زبان.

(۸) زبان متعارف بر اساس تجارب نسلهای بسیاری از انسانها، و کوششهای آنان در جهت ارتباط کارآمد، ظهور، تحول، و رشد یافته است. بنابراین، روی هم رفته، این فرض موجهست که زبان متعارف، در قیاس با فلاسفه، به ملاحظات و نکات دقیقتر و ظریفتر و تفکیکها و تمیزهای نیکوتر و اساسیتر دست یافته است، علی‌الخصوص وقتی که سخن بر سر امور مربوط به زندگی عملی باشد. ۵۳

این هشت گزاره مورد وفاق عموم فیلسوفان زبانی‌اند، اما، البته، هر فیلسوف زبانی خاصی ممکنست به یک یا دو یا چند گزاره‌ی دیگر نیز قائل باشد که انگیزه‌ی او در پرداختن به زبان شده باشد/باشند. ۵۴

فلسفه‌ی زبانی را "تحلیل زبانی" ("linguistic analysis") نیز مینامند. همچنین، "در اکثر موارد، تفکیک قاطع میان فلسفه‌ی زبانی متعارف [=ordinary language philosophy] و فلسفه‌ی زبانی یا تحلیل زبانی کار دشواری است" ۵۵، و، بنابراین، فلسفه‌ی زبانی متعارف را نیز میتوان همان فلسفه‌ی زبانی تلقی کرد.

۲. ۳. ۲. فلسفه‌ی تحلیلی (analytical philosophy). اگر "فلسفه‌ی تحلیلی" را به معنای فلسفه‌ای بگیریم که منحصرأ یا عمدتأ از تحلیل فلسفی (philosophical analysis) سود میجوید، از آنجا که یکی از اقسام تحلیل فلسفی تحلیل زبانی (linguistic analysis) گفتار فلسفی

(philosophical discourse) است، میتوان گفت که فلسفه‌ی تحلیلی مَقْسَم فلسفه‌ی زبانی است یا، به عبارت دیگر، فلسفه‌ی زبانی یکی از اقسام فلسفه‌ی تحلیلی است. اما «فلسفه‌ی تحلیلی» را به معنای دیگری نیز میتوان گرفت. و امروزه از این اصطلاح، غالباً، این معنای دیگر مراد است. که به آن معنا فلسفه‌ی تحلیلی مَقْسَم فلسفه‌ی زبانی نیست، بلکه مغایر و مخالف با آن است. به همین جهت، گفته‌اند: «فلسفه‌ی زبانی را نمیتوان شکل دیگری از فلسفه‌ی تحلیلی یا رقیب فلسفه‌ی تحلیلی قلمداد کرد.»^{۵۶} ما، در اینجا، با این معنای دوم سر و کار داریم.

فلسفه‌ی تحلیلی، در این معنای دوم، بیش و پیش از هر چیز، با فلسفه‌ی نظری (speculative philosophy) تقابل دارد. شاید بتوان وجوه تقابل این دو نوع فلسفه را بدین صورت تصویر کرد:

- ۱) فلسفه‌ی نظری به مطالعه و تحقیق در باب آن عالم واقع که در ورای اندیشه و زبان وجود دارد میپردازد، و فلسفه‌ی تحلیلی به مطالعه و تحقیق در باب خود اندیشه یا زبان.
- ۲) فلسفه‌ی نظری از ابزارهایی که در اختیار انسان است استفاده میکند، و فلسفه‌ی تحلیلی این ابزارها را اصلاح و تند و تیز میکند تا بتواند عالم واقع را درست وصف کنند.
- ۳) فلسفه‌ی نظری چیزی نو ابداع میکند، و فلسفه‌ی تحلیلی آنچه را به ما داده شده است به اجزاء مؤلفه‌اش تجزیه میکند.
- ۴) فلسفه‌ی نظری نظریه‌هایی عرضه میکند که صحیح یا ناصحیح‌اند، و فلسفه‌ی تحلیلی در باب مفهومی‌سازی (concept formation) و نظریه‌پردازی (theory construction) پیشنهادهایی میکند که ممکنست سودمند از کار درآیند و ممکنست درنیایند.
- ۵) فلسفه‌ی نظری به قلمرو علوم خاص تجاوز میکند، و فلسفه‌ی تحلیلی نمیکند
- ۶) فلسفه‌ی نظری از مخاطرات نظری برکنار نیست، و فلسفه‌ی تحلیلی نسبتاً برکنار است.^{۵۷}

و اما مهمترین تقابل فلسفه‌ی تحلیلی با فلسفه‌ی زبانی در اینست که فلسفه‌ی تحلیلی، اگر نگوئیم منحصرأ، لا اقل عمدتاً، با تحلیل منطقی (logical analysis) سر و کار دارد که مدعیست که صورت منطقی صحیح جملات زبان متعارف را نشان میدهد، پاره‌ای از شیوه‌های سخن گفتن را محکوم به نادرستی میکند و برای آنها جایگزین میسازد و، بنابراین، روی هم رفته به زبان متعارف به چشم بدگمانی و حتاً انکار مینگرد، و حال آنکه فلسفه‌ی زبانی با تحلیل زبانی

(linguistic analysis) سر و کار دارد، یعنی بر این است که فلسفه باید شیوه‌های عادی سخن گفتن را پاس بدارد و آنچه را در این شیوه‌ها مضمون و مستتر است تحلیل کند. فلسفه‌ی زبانی پاره‌ای از شیوه‌های سخن گفتن را از بیخ و بن ناموجه نمیداند و محکوم نمیکند و در صدد برنمیاید که جانشین آنها شود.^{۵۸} از همین روست که فیلسوفان زبانی نسبت به ساختن و پرداختن زبانهای صوری (formalized languages)، نسبت به منطق صوری، و نسبت به کل شیوه‌ی ریاضی تفکر موضع نقد یا انکار دارند و ویتگنشتاین متأخر با این اندیشه‌ی فرگه (Frege) و راسل (Russell)، که وظیفه‌ی فلسفه اینست که صورتگرایی منطقی را جانشین زبان متعارف کند، میستیزد و معتقد بود که زبان متعارف، به همین صورتی که هست، کاملاً بی‌عیب و ایراد است و مطالعه‌ی زبانهای صوری و منطق صوری هم باید از فلسفه به ریاضیات انتقال یابد.^{۵۹}

”فلسفه‌ی تحلیلی زمانی پا به جهان گذاشت که ویتگنشتاین، به سال ۱۹۱۲، به [دانشگاه] کیمبریج گام نهاد تا در محضر راسل تعلّم کند و، چنانکه بعداً معلوم شد، بر او تأثیر عظیمی بگذارد. در میان دو جنگ [جهانی]، فلسفه‌ی تحلیلی از طریق نفوذ نوشته‌های راسل و *Tractatus Logico-Philosophicus* [=رساله‌ی منطقی-فلسفی] خود ویتگنشتاین (۱۹۲۲) بر فلسفه‌ی بریتانیا سیطره یافت.^{۶۰} بدین قرار، همان‌طور که ویتگنشتاین متأخر برجسته‌ترین نماینده‌ی فلسفه‌ی زبانی است، ویتگنشتاین متقدم نیز، اگر نگوئیم بنیانگذار، باری، شاخص‌ترین سخنگوی فلسفه‌ی تحلیلی است، اگرچه گوتلوب فرگه (Gottlob Frege)، ریاضیدان و فیلسوف آلمانی (۱۸۴۸-۱۹۲۵)، برتراند راسل (Bertrand Russell)، فیلسوف و منطقی بریتانیایی (۱۸۷۲-۱۹۷۰) و جورج ادوارد مور (George Edward Moore)، فیلسوف انگلیسی (۱۸۷۳-۱۹۵۸)، پیش از ویتگنشتاین، و رودولف کارناب (Rudolf Carnap)، فیلسوف آلمانی تبار امریکایی (۱۸۹۱-۱۹۷۰)، پس از او، سهم عظیمی در این فلسفه دارند.^{۶۱}

اینک که طرح اجمالی‌ای از دانشهای زبانی در نظر داریم، وقت آن است که ببینیم که مبحث لفظی علم اصول فقه مسلمین در کجای این طرح جای میگیرند.

ادامه مقاله در شماره بعد

پینوشتها:

۱. پنج تعریف مذکور، بترتیب، از صفحات ۳، ۴، ۴، ۶، ۶ و کتاب زیر نقل شده‌اند:
Lyons, John, *Language and Linguistics: An Introduction* (Cambridge: Cambridge University Press, 1990).
نویسنده‌ی کتاب در باب هریک از این پنج تعریف ملاحظات و نکات ایضاحی و نقدی‌ای آورده است. بنگرید به صفحات ۸-۳ کتاب.
 2. Buchler, Justus (ed.) *Philosophical Writings of Peirce* (New York: Dover, 1955), p.98.
 ۳. بنگرید به: سوسور، فردینان دو، دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی، ترجمه‌ی کورش صفوی، چاپ اول، انتشارات هرمس، ۱۳۷۸، ص ۴-۲۳؛ و سوسور، فردینان دو، درسهای زبان‌شناسی همگانی، ترجمه‌ی نازیلا خلخالی، چاپ اول، نشر و پژوهش فرزانه، ۱۳۷۸، ص ۴۵. نگارنده، خود، ترجمه‌ی فارسی محمد نبوی را از این قطعه نقل کرده است: گیرو، پی‌یر، نشانه‌شناسی، ترجمه‌ی محمد نبوی، چاپ اول، مؤسسه‌ی انتشارات آگاه، ۱۳۸۰، ص ۱۴.
 ۴. بنگرید به: دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی، ص ۲۴؛ و درسهای زبان‌شناسی همگانی، ص ۴۵. نگارنده این عبارت را از نشانه‌شناسی، ص ۱۴ نقل کرده است.
 ۵. بنگرید به: نشانه‌شناسی، ص ۱۵.
 ۶. بنگرید به: دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی، ص ۸-۹۵ و درسهای زبان‌شناسی همگانی، ص ۵-۱۰۳.
 7. Buchler, Justus (ed.), *op. cit.*, p.99.
 8. Malmkjaer, Kirsten, "Semiotics" in Malmkjaer, Kirsten (ed.) *The Linguistics Encyclopedia*, 2nd edition (London and New York: Routledge, 2004), p.466.
 9. *ibid.*, p.101.
- برای بحث و تفصیل بیشتر این تقسیم دوم، بنگرید به:
- ibid.*, pp. 102-3 and 104-15.
10. *ibid.*, p.104.
 11. *ibid.*, p.102.
 12. Malmkjaer, Kirsten, *op. cit.*, p.467.
 13. Buchler, Justus (ed.), *op. cit.*, p.112.

۱۴. بنگرید به: دورهٔ زبان‌شناسی عمومی، ص ۲۴ و درسهای زبان‌شناسی همگانی، ص ۶-۴۵. نگارنده ترجمه‌ی محمد نبوی را نقل کرده است: نشانه‌شناسی، ص ۱۴.
15. Malmkjaer, Kirsten, *op. cit.*, pp. 465-6.
16. Howatt, Tony, "Introduction" in Malmkjaer, Kirsten(ed.), *op. cit.*, p.XXV.
17. *ibid.* and Lyons, John, *op.cit.*, p.37.
18. Lyons, John, *op. cit.*, pp. 1 and 37.
19. Howatt, Tony, *op. cit.*, p.XXViii.
۲۰. به نقل از: Howatt, Tony, *op. cit.*, p.xli.
- نیز بنگرید به: دورهٔ زبان‌شناسی عمومی، ص ۱۰ و درسهای زبان‌شناسی همگانی، ص ۳۳.
۲۱. برای تقسیم‌بندیهای چهارگانه‌ی زبان‌شناسی، عمدتاً، از این منبع سود جستیم:
- Lyons, John, *op.cit.*, pp.34-7.
۲۲. برای اطلاع تفصیلی‌تر بر "تجزیه‌ی دوگانه" بنگرید به: مارتینه، آندره، مبانی زبان‌شناسی عمومی: اصول و روشهای زبان‌شناسی نقشگرا، ترجمه‌ی هرمز میلانین، چاپ اول، انتشارات هرمس، ۱۳۸۰، ص ۸-۲۱.
۲۳. برای تعریف واج و تکواژ بنگرید به: نجفی، ابوالحسن، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، چاپ دوم، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۱، ص ۳۳-۲۶.
۲۴. برای اطلاع بر اصول و مبانی آواشناسی عمومی، به زبان فارسی، بنگرید به: حق‌شناس، علی محمد، آواشناسی (فونتیک)، چاپ دوم، انتشارات آگاه، ۱۳۶۹. البته، نویسنده‌ی این کتاب، در عین حال که میپذیرد که "ناچار پژوهشهای زبانی را باید با مطالعهٔ آواهای زبان آغاز کرد. پس آواشناسی را باید در شمار مقدمات زبان‌شناسی دانست که مطالعهٔ آن شرط آغازی پژوهشهای زبانی است" و نیز "آواشناسی یکی از علوم وابسته به علم زبان‌شناسی است"، قبول نمیکند که این علم "بخشی از علم زبان‌شناسی" به حساب آید. بنگرید به: ص ۱۴-۱۳ کتاب.
۲۵. برای اطلاع بر اهمّ مباحث سه زیررشته‌ی ریختشناسی، بنگرید به:
- McCarthy, Michael J., "Morphology" in Malmkjaer, Kirsten (ed.), *op. cit.*, pp.357-61.
۲۶. برای اطلاع تفصیلی بر واژه‌های شفاف و تیره، به زبان فارسی، بنگرید به: باطنی، محمدرضا، دربارهٔ زبان، چاپ اول، مؤسسه‌ی انتشارات آگاه، ۱۳۶۷، مقاله‌ی ششم، ص ۴۷-۱۱۷.
۲۷. برای ذکر اهمّ مباحث معناشناسی از دو اثر زیر بهره جستیم:

Malmkjaer, Kirsten, "Semantics" in Malmkjaer, Kirsten (ed.), *op. cit.*, pp.455-65.

Palmer, F. R., *Semantics: A New Outline* (Cambridge: Cambridge University Press, 1976)

28. Morris, Charles, *Foundations of the Theory of Signs* (Chicago: The University of Chicago Press, 1938), p.35.

۲۹. در سرتاسر بندهای ۲.۱.۲ و ۲.۱.۳ از این اثر بهره‌ی فراوان برده‌ام:

Verschueren, Jef, *Understanding Pragmatics* (London: Arnold, 1999), pp.1-11 and 17-51.

Lyon, John, *op.cit.*: برای اطلاع تفصیلتی‌تر بر زبانشناسی و زیررشته‌های آن رجوع به این دو اثر نیز توصیه می‌شود:

Bolinger, Dwight, *Aspects of Language*, 2nd edition (New York: Harcourt Brace Jovanovich, 1975)

دو کتاب زیر، نیز، به زبانی ساده، بترتیب، اهم مباحث معناشناسی و کاربردشناسی را توضیح می‌دهند:

Gregory, Howard, *Semantics*, (London and New York: Routledge, 2000).

Peccei, Jean Stilwell, *Pragmatics* (London and New York: Routledge, 1999).

از آثار مهم راجع به زبانشناسی عمومی، فقط سه اثر به وجهی نیکو به زبان فارسی ترجمه شده‌اند: سایپر، ادوارد، زبان: درآمدی بر مطالعه سخن گفتن، ترجمه علی محمد حق شناس، چاپ اول، انتشارات سروش، ۱۳۷۶، مارتینه، آندره، مبانی زبانشناسی عمومی، و بلومفیلد، لئونارد، زبان، ترجمه علی محمد حق شناس، چاپ اول، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۹ این کتاب از بهترین آثار راجع به تاریخ زبانشناسی است: رویینز، آر. اچ.، تاریخ مختصر زبانشناسی، ترجمه علی محمد حق شناس، چاپ اول، نشر مرکز، ۱۳۷۰. در باب تاریخ زبانشناسی، نیز بنگرید به: واترمن، جان تی.، سیری در زبانشناسی، ترجمه فریدون بدره‌ای، چاپ اول، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۴۷.

این کتاب بعضی از مسائل مربوط به زبان و زبانشناسی را به آسان‌یابترین وجهی آموزش می‌دهد: هال، رابرت ا.، زبان و زبانشناسی، ترجمه دکتر محمدرضا باطنی، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی بهترین کتابی است که در زمینه‌ی زبانشناسی عمومی، به زبان فارسی، تألیف شده است. برای اطلاع بر نقاط قوت این کتاب، بنگرید به: حق شناس، علی محمد، مقالات ادبی، زبانشناختی، چاپ اول، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۰، آخرین مقاله (صص ۳۹-۳۲۱)

۳۰. بنگرید به:

Malmkjaer, Kirsten, "Philosophy of Language" in Malmkjaer, Kirsten (ed.), *op. cit.*, p.393.

31. Malmkjaer, Kirsten, "Semantics" p.455.

32. Quine, Willard Van Orman, *From a Logical Point of View: 9 Logico-Philosophical Essays*, 2nd edition, (New York: Harper and Row, 1953), p.130.
33. Blackburn, Simon, "Problems of the Philosophy of Language" in Honderich, Ted (ed.) *The Oxford Companion to Philosophy* (Oxford University Press, 1995), p.458.
34. Lycan, William G., "Philosophy of Language" in Audi, Robert (ed.) *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, 2nd edition (Cambridge: Cambridge University Press, 2001), p.673.
35. Alston, William, P., *Philosophy of Language* (N.J.: Prentice Hall, 1964), pp.11-2.
۳۶. Lyon, John, *op. cit.*, pp.148-51 در باب تقسیمات هممعنایی، از جمله، بنگرید به:
۳۷. بترتیب، برگرفته از صفحات ۱۱۶، ۱۶۹، ۴۱۳، ۴۵۰، و ۵۰۸ این کتاب: شاپور، پرویز، قلبم را با قلبت میزان می‌کنم: کاریکاتور، چاپ اول، انتشارات مروارید، ۱۳۸۴.
۳۸. Alston, William, P., *op. cit.* برای اطلاع اجمالی بر پاره‌ای از این نظریات بنگرید به: و برای اطلاع تفصیلی به:
- Misak, C. J., *Verificationism: Its History and Prospects* (London and New York: Routledge, 1995).
۳۹. جامعترین کتاب، به زبان انگلیسی، در باب تحلیلیت این اثر است:
- Harris, J. F. and Severens, R. H. (eds.) *Analyticity* (Quadrangle Books, 1970).
۴۰. Kirwan, Christopher, "entailment" in Honderich, Ted, *op.cit.*, p.237. بنگرید به:
۴۱. در این باره، از جمله، بنگرید به: کریپکی، سول ای. نام‌گذاری و ضرورت، ترجمه‌ی کاوه لاجوردی، چاپ اول، انتشارات هرمس، ۱۳۸۱.
۴۲. در باب نظریات صدق، رجوع به این کتابها توصیه میشود:
- Blackburn, Simon and Simmons, Keith (eds.), *Truth* (Oxford: Oxford University Press, no date).
- Soames, Scott, *Understanding Truth* (Oxford: Oxford University Press, 1997).
- Hoak, Susan, *Philosophy of Logics* (Cambridge: Cambridge University Press, 1980), ch.7.
- Blackburn, Simon, *Spreading the Word: Groundings in the Philosophy of Language* (Oxford: Oxford University Press, 1983), ch.7 and 8.
۴۳. در باب مباحث مربوط به این فقره، بنگرید به: کریپکی، سول ای.، همان منبع، و نیز به:
- Evans, Gareth, *The Varieties of Reference*, edited by John McDowell (Oxford: Oxford University

Press, 1982), especially Part One.

Makin, Gideon, *The Metaphysicians of Meaning: Russell and Frege On Sense and Denotation* (London and New York: Routledge, 2000).

Wettstein, Howard, *Has Semantics Rested on a Mistake? and Other Essays*, (Stanford: Stanford University Press, 1991).

۴۴. برای اطلاع بر پاره‌ای از این مسائل، بنگرید به:

Allan, Keith, *Natural Language Semantics* (U.K.: Blackwell, 2001) pp.45-64.

۴۵. برای اطلاع بر پاره‌ای از این مسائل بنگرید به:

Copi, Irving M., *Introduction to Logic*, 6th edition (New York: Macmillan Publishing Co., 1982), chs. 8 and 10.

Copi, Irving M., *Symbolic Logic*, 5th edition (New York: Macmillan Publishing Co., 1979), ch.4.

Bonevac, Daniel, *Deduction: Introductory Symbolic Logic*, 2nd edition, (USA: Blackwell, 2003), ch.5-8.

۴۶. در باب این مبحث، از جمله، بنگرید به:

Verschueren, Jef, *op. cit.*, pp.18-22.

Lyon, John, *op. cit.*, pp.168-70.

۴۷. در باب این مبحث، بهترین آثار عبارتند از:

Austin, J. L., *How to Do Things with Words* (Oxford: Oxford University Press, 1962)

Searle, John R., *Speech Acts: An Essay in the Philosophy of Language* (Cambridge: Cambridge University Press, 1969).

Searle, John R., *Expression and Meaning: Studies in the Theory of Speech Acts* (Cambridge: Cambridge University Press, 1979).

Verschueren, Jef, *op. cit.*, pp.22-5

نیز، بنگرید به:

هرچند، نویسنده‌ی کتاب اخیر، مَقْسَمِ اِخْبَارِی، تحریکی، التزامی، وصف‌الحالی، و ایجادِی را افعالِ گفتاری میدانند، نه افعالِ گفتاری در بیانی؛ و این، به گمانِ راقم این سطور، خطا و خِلافِ نَصِّ سخنِ خودِ سرل است (بنگرید به: Searle, John R., *Expression and Meaning*, p.12). ضَمناً الفَظُ "افعالِ بیانی"، "افعال

دریانی، “افعال با بیانی”، “اخباری”، “تحریکی”، “التزامی”، “وصف الحالی”، و “ایجادی” از بر ساخته های راقم این سطوراند.

۴۸. بهترین آثار، در باب این مبحث، عبارتند از:

Grice, Paul, *Studies in the Way of Words* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 1979).

Blakemore, D., *Understanding Utterances: An Introduction to Pragmatics* (Oxford: Blackwell, 1992).

۴۹. برای اطلاع تفصیلی تر بر مباحث فلسفه ی زبان، از جمله، بنگرید به:

Blackburn, Simon, *Spreading the Word* Alston, William p., op.cit.

Taylor, Kenneth, *Truth and Meaning: An Introduction to the Philosophy of Language* (Oxford: Blackwell, 1998).

Devitt, Michael and Sterelny, Kim, *Language and Reality: An Introduction to the Philosophy of Language* (Oxford: Basil Blackwell, 1987).

در خصوص معنا، بنگرید به:

Lance, Mark Norris and O’Leary-Hawthorne, John. *The Grammar of Meaning: Normativity and Semantic Discourse* (Cambridge: Cambridge University Press, 1997).

Cohen, L. Jonathon, *The Diversity of Meaning* (London: Methuen and Co. Ltd, 1962).

Parkinson, G. H. R. (ed.), *The Theory of Meaning* (Oxford: Oxford University Press, 1978).

و در خصوص ارجاع یا حکایت، بنگرید به:

Recanati, Francois, *Direct Reference: From Language to Thought* (Oxford: Blackwell, 1997).

50. Quinton, “Linguistic philosophy” in Honderich, Ted (ed.), *op.cit.*, p.489.

51. Wedbery, Anders, *A History of Philosophy* (Oxford: Clarendon Press, 1984), Vol.3, From Bolzano to Wittgenstein, p.313.

۵۲. البته، مراد فیلسوفان زبانی از “تعریف” تحلیل معنا یا تحلیل کاربرد یک لفظ است.

۵۳. در تنظیم این فهرست هشتگانه از این کتاب بهره برده ام:

Wedbery, Anders, *op.cit*, Vol.1: Antiquity and the Middle Ages, Ch.IV, and Vol.3: From Bolzano to Wittgenstein, Ch.IX.

۵۴. برای آشنایی بیشتر با فلسفه‌ی زبانی، رجوع به این کتابها توصیه میشود:

Katz, Jerrold J., *Linguistic Philosophy: The Underlying reality of Language and Its Philosophical* (London: George Allen and Unwin Ltd., 1971).

Passmore, J. A., *A Import Hundred years of Philosophy* (Londen: Penguin Books, 1975), ch.18 (pp.424-65)

Wedberg, Anders, *op.cit.*, Vol.3, ch.IX

در نقد فلسفه‌ی زبانی، رجوع شود به:

Ressell, B., *My Philosophical Development* (London: George Allen and Unwin, 1959), final chapter.

Mundle, C.W.K., *Critique of Linguistic Philosophy* (Oxford: Oxford University Press, 1970).

55. Angeles, Peter A., *The Harper Collins Dictionary of Philosophy*, 2nd edition (New York: Harper Collins, 1992), p.216.

56. Quinton, *op.cit.*, p.489.

Wedberg, Anders, *op. cit.*, Vol.3, p.35

۵۷. این شش وجه تقابل را از این اثر نقل کرده‌ام:

۵۸. در این باره، بنگرید به:

Lacey, A. R., *A Dictionary of Philosophy*, 3rd edition (London: Routledge and Kegan Paul, 1996), pp.253-4.

Wedberg, Anders, *op. cit.*, Vol.3, p.316

۵۹. بنگرید به:

60. Quinton, "Analytic Philosophy" in Honderich, Ted (ed.), *op. cit.*, pp.28-9.

۶۱. برای اطلاع تفصیلی‌تر بر فلسفه‌ی تحلیلی، بنگرید به:

Wedberg, Anders, *op. cit.*, Vol.3, especially pp.33-50.

Passmore, John, *Recent Philosophers* (La Salle: Open Court Publishing Company, 1985).